



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۹ آبان ۱۳۹۸

موضوع جزئی: مسئله ۱۸- مقام اول: نظر به اجنبیه در غیر از دست و صرت- ادله حرمت: دلیل اول:

مصادف با: ۲۲ ربیع الاول ۱۴۴۱

آیه ۳۰ سوره نور- مفردات آیه

جلسه: ۲۷

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللین علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

درباره آیه ۳۰ سوره نور نکات و مطالبی مطرح شد؛ درباره مفردات این آیه به تفصیل بحث کردیم و در مورد هر یک از این مفردات اجمالاً نظر خودمان را هم بیان کردیم. سپس احتمالات، بلکه اقوالی که در مورد غض بصر و متعلق آن (که به نوعی تعیین کننده این است که آیا می‌توانیم به این آیه استدلال کنیم بر حرمت مطلق نظر به اجنبیه به عنوان یک عامی که اگر دلیلی عضوی یا جزئی را استثنا کرد، آنگاه در مورد مستثنی قائل به جواز شویم) را ذکر کردیم وجود دارد. به هر حال مطالب مقدمات مهمی درباره این آیه مطرح شد.

شان نزول آیه

قبل از آنکه تقریب استدلال را ذکر کنیم، دانستن شأن نزول این آیه هم مهم است. در روایتی از کافی شأن نزول این آیه بیان شده؛ روایت از سعد اسکاف از امام باقر (ع) است؛ «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: اسْتَقْبَلَ شَابٌّ مِنَ الْأَنْصَارِ امْرَأَةً بِالْمَدِينَةِ»، یکی از جوانان مدینه با یک زنی مواجه شد؛ «وَ كَانَ النِّسَاءُ يَتَّقْنَ خَلْفَ آذَانِهِنَّ»، در آن زمان زنان مقنعه و روسری که روی سرشان می‌انداختند، پشت گوش‌ها قرار می‌دادند، یعنی دو طرف مقنعه را زیر چانه گره نمی‌زدند یا به نحوی نبود که چانه و گردن و سینه را بیوشاند. معمولاً این چارقدها و روسری‌ها را پشت گوش قرار می‌دادند؛ همین حالا هم مرسوم هست که این کار را انجام می‌دهند. «فَنظَرَ إِلَيْهَا وَ هِيَ مُقْبِلَةٌ»، این جوان چشمش به این زن افتاد و این در حالی که آن زن از روبرویش می‌آمد. «فَلَمَّا جَازَتْ نَظَرَ إِلَيْهَا وَ دَخَلَ فِي زُقَاقٍ»، وقتی که با این زن مواجه شد و چشمش به او افتاد، بعد از آنکه عبور کرد همین طور با چشمش او را دنبال می‌کرد و او هم چشمش به این افتاد. یعنی چشم در چشم شدند تا اینکه این زن وارد یک کوچه شد. «قَدْ سَمَّاهُ بِنَبِيِّ قُلَانٍ»، اسم یک کوچه را برد که داخل آن شده است. «فَجَعَلَ يَنْظُرُ خَلْفَهَا»، این همین طور که می‌رفت، با چشم این زن را دنبال می‌کرد و به اصطلاح خیره شد و دست بر نمی‌داشت. «وَ اعْتَرَضَ وَجْهَهُ عَظْمٌ فِي الْحَائِطِ أَوْ زُجَاجَةٌ فَشَقَّ وَجْهَهُ»، این همین طور که داشت می‌رفت و نگاهش به این زن بود، قهرا جلوی پایش را نمی‌دید و یک دفعه به دیوار برخورد کرد؛ منتهی در آن دیوار یک استخوان یا یک شیشه‌ای گذاشته بودند؛ مثل میخی که به دیوار بزنند؛ صورت او به این شیشه یا استخوان برخورد کرد و صورت او را شکافت و خون جاری شد. «فَلَمَّا مَضَتْ الْمَرْأَةُ نَظَرَ فَإِذَا الدَّمَاءُ تَسِيلُ عَلَى صَدْرِهِ وَ تَوْبَهُ»، ظاهراً برخورد شدید بود به نحوی که خون بر صورت و لباس‌های او جاری شد. «فَقَالَ وَ اللَّهُ لَا تَبِينَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ لَا خَيْرَ لَهُ»، پیش خودش قسم خورد که من الان می‌روم نزد رسول خدا (ص) و او را از این قصه آگاه می‌کنم. «قَالَ فَأَتَاهُ فَلَمَّا رَأَاهُ رَسُولٌ

اللَّهِ (ص) قَالَ لَهُ مَا هَذَا»، وقتی پیامبر(ص) او را دید، گفت این چه وضع و شرایطی است که برای تو پیش آمده است؟ «فَأَخْبِرَهُ»، او داستان را برای رسول خدا(ص) تعریف کرد. «فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ (ع) بِهَذِهِ الْآيَةِ: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»^۱، وقتی که این داستان را نقل کرد، این آیه نازل شد که به مؤمنین بگو غض بصر کنند. در تفاسیر روایی این روایت را نقل کرده‌اند، از جمله در تفسیر نورالتقلین^۲.

ظاهر این روایت به نظر بدوی مؤید برخی از مطالبی است که ما در گذشته گفتیم؛ ظاهر «يغضوا من ابصارهم» این نیست که نگاه نکنند؛ بلکه این است که چشم‌شان را خیره نکنند و زل نزنند، همان نگاه آلی که مرحوم شهید مطهری گفته‌اند. با توجه به این شأن نزول و شرایطی که در آن زمان بوده، پوشش بدن‌ها پوشش داشت اما صورت‌ها و دست‌ها آنچنان که باید پوشیده نبود، لذا حداقل گردن و گوش زنان پیدا بود. لذا لزوم بستن چشم از این روایت بدست نمی‌آید. همانطور که شهید مطهری گفته و علاوه بر آن معنای لغوی غض و شواهدی که گفته‌اند، همین شأن نزول شاید برای ایشان یک مسیری را باز کرده که غرض آن است که نگاه به وجه و کفین، نگاه آلی باشد، نه استقلالی؛ نگاه خیره شهوانی نباشد. اینکه آیا این با زائده بودن «من» می‌سازد یا اینکه «من» باید تبعیضیه باشد، اینها نکاتی است که بعدا عرض خواهیم کرد.

سؤال:

استاد: شما وقتی که با کسی حرف می‌زنی به چهره او نگاه می‌کنی اما حواست به چهره او نیست بلکه حواست به حرف‌های خودت و حرف‌های اوست. ایشان می‌گویند باید همین نگاه به زن باشد، نه اینکه همه نگاه فقط برای چهره باشد و یا اینکه مخلوط باشد؛ یعنی بخشی مخاطبه و صحبت است و بخشی دیگر ممکن است جهات دیگری باشد.

سؤال:

استاد: در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد؛ ولی اینکه در این روایت در واقع داستان کسی را نقل کرده که فعلی از او سر زده که می‌بایست مورد نهی قرار می‌گرفت. او چه نگاهی داشته؟ نگاه آلوده، نگاه طمع‌کارانه، نگاه شهوانی. مرحوم آقای خوبی در اینجا همین را می‌گوید؛ ایشان می‌گویند این «من» تبعیضیه است و این نگاه شهوانی است و بنابراین آیه تنها از نگاه شهوانی منع می‌کند. ایشان هم می‌گویند این آیه دال بر حرمت نظر مطلقا نیست. هرچند نظر آقای مطهری با مرحوم آقای خوبی متفاوت است، ولی اگر ما باشیم و این شأن نزول چه مطلبی را می‌رساند؟ این آقا چه کرد؟ چه نگاهی داشت؟ درست است که مورد مخصص نیست؛ ولی می‌خواهیم بگوییم این شأن نزول در واقع درباره نگاه کسی است که شهوانی است و خیره شدن و زل زدن است. وقتی می‌گویند «يغضوا» دارد از این نهی می‌کند یا امر به نگاهی به غیر از این نگاه می‌کند. اینجا در واقع آن چیزی که اشکال دارد این حالت اوست و آیه نازل شده و می‌گویند اینطور نگاه نکنید، یعنی نگاه شهوانی نداشته باشید. ما نمی‌گوییم ادله دیگر دال بر بستن چشم نیست؛ ما می‌گوییم اگر ما باشیم و این آیه، به حسب نظر بدوی با توجه به این شأن نزول وقتی می‌گویند «قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم» یعنی غض بصر کنند. ملاحظه فرمودید که غض در لغت چطور معنا شده است.

۱. کافی، ج ۵، ۵۲۱.

۲. نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۸۸.

سؤال:

استاد: اتفاقاً اکثر کتب لغت این معنا را می‌گویند و مسأله دُنُوّ الجفن علی الجفن یا کسر یا نقص، اینها را معنا کرده‌اند. فقط بعضی گفته‌اند ضمّ الاجفان. من عرض کردم ایشان می‌گویند در کتاب‌های لغت دو یا چند معنا ذکر شده؛ هم فرو کاستن و کم کردن، هم بستن که یا مستقیماً به معنای ترک النظر است یا چیزی که کنایه از ترک النظر باشد. ما این را جواب دادیم و گفتیم اکثر کتب لغت بدون تردید آن معنا را ذکر کرده‌اند. عمده چیزی که ایشان در مورد کتب لغت فرموده، این است که اینها دو معنا گفته‌اند، یکی فرو کاستن و یکی هم بستن. منتهی می‌گویند آنهایی که کتب لغت گفته‌اند مثل نقص و کسر و خفز، اینها هم کنایه از ترک النظر است؛ ایشان این را می‌گویند، نه اینکه صریحاً همه کتب لغت بیشتر این معنا را گفته باشند. ایشان می‌گویند آن معانی که آنها گفته‌اند به نوعی می‌تواند کنایه از ترک النظر باشد؛ حال آنکه اینطور نیست و ما این را جواب دادیم. واقع مطلب این است که در کتاب العین، تهذیب اللغة، جمهرة اللغة، اینها نوعاً خفض، کسر را ذکر کرده‌اند و اینها به معنای بستن نیست. ایشان می‌گویند خفض و کسر و نقص، اینها همه کنایه از بستن است. ما در مورد آن روایات هم جواب دادیم و گفتیم در آن روایات یا لفظ عورت ذکر شده که می‌تواند قرینه بر مجازیت شود یا اساساً غض بصر که گفته، منظور از بصر این چشم ظاهری سر نیست بلکه این یک معنای اعم است که بیشتر جنبه معنوی دارد و این هم قرینه است بر اینکه اینجا غض در معنای مجازی به کار رفته است. بنابراین بعید به نظر می‌رسد که ما بتوانیم از کتب لغت آن چیزی که ایشان فرموده را استفاده کنیم.

سؤال:

استاد: بعضی می‌گویند تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند ترک النظر عن الانسان است و نه همه چیز؛ بعد یک مواردی را هم می‌گویند که با ادله خاصه استثنا شده است.

بررسی سندی روایت

علی‌ای حال این روایت آیه برای بیان شأن نزول این آیه وارد شده است. اولاً از نظر سند ظاهراً غیر از خود سعد اسکاف، سایر افرادی که در سند این روایت ذکر شده‌اند مشکلی ندارند. ولی در مورد سعد اسکاف بحث شده است.

۱. نجاشی درباره سعد اسکاف می‌گوید: او همان سعد بن طریف حنظلی است که «کوفی» یعرف و ینکر روی عن الاصبع بن نباتة و روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله (علیهما السلام) و کان قاضیاً^۱. نجاشی تعبیر «یعرف و ینکر» درباره او به کار برده است؛ معنای «یعرف و ینکر» این است که کأن بعضی از روایات او صحیح و برخی ناصحیح است.

۲. ابن غضائری درباره او می‌گوید «ضعیف»، این را هم ابن داود در رجال خود از غضائری نقل کرده^۲ و هم مرحوم علامه حلی در کتاب خلاصه^۳ از او نقل کرده است.

۱. رجال نجاشی، ص ۱۰۹، ح ۲۷۶.

۲. رجال ابن داود، ص ۴۵۶، ح ۲۰۰.

۳. خلاصه الاقوال، ص ۳۵۳، ح ۱۳۹۰.

۳. کشی می‌گوید سعد اسکاف، سعد حقاف و سعد بن طریف یک نفر است منتهی اسامی و نام‌های مختلف دارد؛ این را از قول حَمْدَوِيَه نقل می‌کند. بعد از قول او اضافه می‌کند که «کان ناووسیاً و قد وقف علی ابی عبدالله (علیه السلام)». آنچه که درباره سعد اسکاف در رجال کشی آمده عمدتاً درباره مذهب اوست و درباره آن جهت قضاوتی نکرده است؛ فقط گفته ناووسی بوده که وقف بر امام صادق(ع) کرده است. البته ناووسییه از فرق واقفه هستند ولی نه آن واقفه معروف؛ واقفه معروف کسانی هستند که بر امام کاظم(ع) وقف کردند. اما ناووسییه کسانی‌اند که معتقدند امامت در امام صادق(ع) متوقف شده است؛ البته می‌گویند امام صادق(ع) از دنیا نرفته بلکه غایب شده است.

۳. شیخ طوسی او را صحیح الحدیث دانسته است؛ رجال طوسی این را در باب اصحاب علی بن الحسین این را ذکر کرده است.

لکن همانطور که سابقاً گفتیم، تضعیفات ابن غضائری هیچ اعتباری ندارد؛ چون تمام همت ابن غضائری در انتساب صحت و ضعف به راویان، بر مبنای مضمون روایت و عقاید راوی بوده است. یعنی خودش عقایدی داشته و بسیاری از عقاید دیگران را غلو آمیز می‌دانسته، لذا خیلی‌ها را متهم به غلو کرده و مبادرت به تضعیف نموده است. لذا اصحاب نوعاً به تضعیفات ابن غضائری اعتنا نمی‌کنند؛ هر چند توثیقات او قابل توجه است. نجاشی هم کأن بین روایات او تفصیل داده و برخی روایات را صحیح و برخی را ناصحیح دانسته است. این ممکن است مربوط به روایاتی باشد که بعد از وقف از او نقل شده است. رجال کشی هم فقط سخن از مذهب او و اشکالی که مذهب او داشته به میان آورده اما از این طرف شیخ طوسی او را صحیح دانسته و فقها هم نوعاً به روایات سعد اسکاف عمل می‌کنند. لذا روایت از نظر سند معتبر است و مشکلی ندارد.

اجمالاً این روایت هم سند خوبی دارد و دلالت آن را هم ملاحظه فرمودید. با اینکه این شأن نزول بیان شد، باید تقریب استدلال به این آیه بر حرمت نظر به اجنبیه مطلقاً را بیان کنیم. اینجا دو وجه برای تقریب استدلال به این آیه قابل طرح است؛ ما این دو وجه را باید ذکر کنیم و اشکالاتی که وجود دارد را بررسی کنیم.

شرح رساله الحقوق

در ادامه بحث رساله الحقوق سخن به اینجا رسید که حق الله الاکبر بر انسان آن است که او را عبادت کند و در این عبادت چیزی را شریک خداوند قرار ندهد، «فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَأِ تَشْرِكَ بِهِ شَيْئاً». ما درباره اضلاع سه‌گانه عبادت اجمالاً مطالبی را عرض کردیم. آخرین مطلبی که گفتیم، این بود که معبود مقوم به سه چیز است؛ ما گفتیم برای عبادت سه رکن وجود دارد، یکی اصل عبادت و اینکه حقیقت عبادت چیست؛ دوم، معبود کیست؛ سوم، عابد به چه کسی می‌گویند و او چه ویژگی‌ای باید داشته باشد. حقیقت عبادت را بیان کردیم؛ بحث در ضلع دوم بود، یعنی مقومات معبود؛ اینکه معبود چیست و چه ارکانی دارد. گفتیم الوهیت، ربوبیت و خالقیت مقومات معبود است. دو مورد اول را توضیح دادیم و گفتیم کسی می‌تواند معبود باشد که اله باشد، یعنی سیطره و سلطنت مطلق بر تمام جهان داشته باشد. کسی می‌تواند معبود باشد که ربوبیت داشته باشد؛ اصلاً پرورش این عالم به دست او باشد.

کسی می‌تواند معبود باشد که خالق باشد. معنای خالقیت روشن است؛ کسی می‌تواند معبود باشد که آفریدگار باشد، غیر آفریدگار شأنیست معبود واقع شدن را ندارد. در برخی از آیات قرآن به این جهت اشاره شده است، از جمله همان آیه‌ای که در ابتدا خواندیم که به هر سه رکن و مقوم معبود اشاره می‌کند: «ذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»^۱. همچنین آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲، ای مردم کسی را عبادت کنید که ربّ شماست و شما را خلق کرده است؛ نه تنها شما، قبل از شما را هم هر کسی بوده خدا خلق کرده است. اینجا در واقع به حیث خالقیت و ربوبیت اشاره کرده است. خالقیت همان جنبه ایجاد و احداث را اشاره می‌کند؛ ربوبیت به مسأله بقاء اشاره دارد. یعنی خداوند هم سبب احداث و هم علت ابقاء است؛ موجودات هم در حدوث نیازمند خداوند هستند و هم در بقاء.

در آن ایام چه بسا اعتقاد به خالقیت الله فراگیر بود، عمده این بود که گمان می‌کردند خدا این عالم و انسان را خلق کرده اما در ادامه، امور این عالم و تدبیر و ربوبیت آن را به دیگران تفویض کرده است. بت پرستان در حجاز عمدتاً بر این عقیده بودند که خدا این عالم را خلق کرده اما اداره امور آن را به دیگران واگذار کرده است. یکی الهه باران، یکی الهه رزق و روزی، یکی الهه مرگ و میر. کأن خدا امور مختلف این عالم را به اصنام مختلف تفویض کرده است. خداوند در این آیه می‌فرماید الله تبارک و تعالی هم این عالم را احداث کرده و هم در حال تدبیر و پرورش این عالم است. همانطور که گفتیم رب به معنای مالکیت تدبیر این عالم است. یا آیه شریفه: «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۳، می‌گویند چرا کسی را نپرستم که مرا خلق کرده و همه به سوی او باز می‌گردید. فَطَرَ به معنای خَلَقَ است. می‌گویند چرا کسی را نپرستم که مرا خلق کرده است؛ از این معلوم می‌شود حیث خالقیت مقوم معبود بودن است. انسان فقط باید کسی را عبادت کند که معبود باشد.

پس ملاحظه فرمودید که معبود باید این ویژگی‌ها را داشته باشد. اگر اله نباشد، رب نباشد، خالق نباشد، شایستگی معبود واقع شدن را ندارد. در این بین آیاتی که به این سه مقوم و رکن اشاره کرده، بیشترین تأکید و تکرار آن بر الوهیت است؛ شاید بیش از چهل آیه در قرآن درباره اله آمده و اینکه چون او اله شماست، پس او را پرستید. شاید هم به دلیل همان نکته‌ای بود که عرض کردم که اعتقاد مشرکان در آن ایام این بود که خداوند خالق این عالم است اما امور این عالم را به افراد و اشخاص و نیروهای مختلف واگذار کرده است. وقتی می‌گوییم خدا اله است و چون اله است باید پرستیده شود، این الوهیت یعنی سیطره و سلطنت کامل خداوند بر این عالم؛ و چون چنین سیطره و سلطنت مطلق دارد باید پرستیده شود. به همین جهت روی خصوصیت الوهیت بیش از آن دو مقوم تأکید شده است.

استقلال در ارکان سه گانه

اساس مسأله هم این است که انسان‌ها فقط کسی را می‌توانند پرستند و معبود قرار دهند که استقلال در الوهیت و ربوبیت داشته باشد؛ به عبارت دیگر اگر کسی دیگری را رب بداند اما ربوبیت او را در عرض ربوبیت خدا نداند، این معبود او نیست؛

۱. الأنعام: ۱۰۲.

۲. البقرة: ۲۱.

۳. یس: ۲۲.

معبود یعنی اینکه استقلال در ربوبیت داشته باشد. مثلاً فرض کنید ما در مورد ائمه اطهار(ع) معتقدیم «بکم فتح الله و بکم یختم»، «بکم ینزل من السماء»، آسمان به سبب شما می بارد، آسمان به سبب شما ابری می شود، به سبب شما رزق و روزی به انسان ها داده می شود. درست است اینجا ما برای انسان های کامل و ائمه اطهار(ع) این سببیت را در عالم تکوین قائل هستیم ولی این در طول سببیت خداوند و به اذن خداوند است. لذا ائمه(ع) هیچ گاه معبود ما نیستند، چون ما نه آنها را اله می دانیم، نه رب می دانیم و نه خالق. اگر هم برای آنها اشراف و احاطه ای بر عالم قائل هستیم، در طول اشراف و احاطه خداوند است و اگر آنها را مؤثر در عالم تکوین می دانیم، در سلسله علل بعد از خداوند می گوئیم این حقایق واسطه فیض خداوند هستند.

پس باید توجه داشت که وقتی می گوئیم معبود، یعنی این سه رکن و سه خصوصیت را باید داشته باشد به نحو استقلالی. البته نوع مشرکان در آن زمان در خالقیت خدا تردید نداشتند؛ در حیث خالقیت برای خدا شریک قائل نبودند. اما یک بتی داشتند که مثلاً این الهه فلان است و بخشی از امور عالم در سیطره این بت است. این همان معبودهای مجازی و دروغین است که ما قبلاً اشاره کردیم.

من قبلاً هم اینجا برخی خصوصیات و نشانه های معبود راستین و معبود دروغین را از قرآن نقل کردم؛ گفتیم معبود راستین و حقیقی از دیدگاه قرآن، بصیر، عالم، قادر، حی لایموت است و معبود دروغین طبق برخی از آیات قادر، بصیر، عالم، حی لایموت نیست. اگر بخواهیم اینها را در یک عنوان کلی یا برخی عناوین کلی قرار دهیم، در واقع همان رب، خالق و اله است، این عنوان جامع همه آن ویژگی هاست.

اینکه در این جمله امام(ع) فرموده «فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً»، یعنی او را عبادت کنید. ما حقیقت عبادت را بیان کردیم. معلوم شد انسان اگر می خواهد عبادت کند، چه کسی را باید عبادت کند؟ این را هم گفتیم که معبود کیست. ضلع سوم به عبادت کننده برمی گردد؛ عبادت کننده باید چه ویژگی هایی داشته باشد و اصلاً عبادت کننده کیست؟ در ضلع سوم نکاتی وجود دارد که ان شاء الله بیان خواهیم کرد.

«فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَحْفَظَ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْهَا وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَسْتَوْفِيهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَتُؤَدِّي إِلَى لِسَانِكَ حَقَّهُ وَإِلَى سَمْعِكَ حَقَّهُ وَإِلَى بَصَرِكَ حَقَّهُ وَإِلَى يَدِكَ حَقَّهَا وَإِلَى رِجْلِكَ حَقَّهَا وَإِلَى بَطْنِكَ حَقَّهُ وَإِلَى فَرْجِكَ حَقَّهُ وَتَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَى ذَلِكَ وَأَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَإِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَتَعْوِيدُهُ عَلَى الْخَيْرِ وَحَمْلُهُ عَلَى الْأَدَبِ»

«والحمد لله رب العالمين»